

## مداخله نظامیان در سیاست خاورمیانه

سعیده لطفیان \*

دانشیار گروه علوم سیاسی دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران

(تاریخ دریافت: ۸۸/۵/۲۸ - تاریخ تصویب: ۸۸/۷/۱۵)

چکیده:

از پایان جنگ جهانی دوم، در برخی از کشورهای خاورمیانه شاهد افزایش نفوذ ارتش در امور غیر نظامی، استفاده از زور به عنوان ابزار تسلط و قدرت سیاسی، اهمیت ارزش‌های نظامی، رشد نقش تشکیلات نظامی در امور ملی و بین‌المللی، و افزایش نهادها و سازمان‌های شبه نظامی مربوطه بوده‌ایم. بروز کودتای سال ۱۹۹۹ در پاکستان، رشد بی‌رویه نظامی‌گرایی اسرائیلی‌ها، و انتقال میلیاردها دلار ساز و برگ‌های نظامی به منطقه همراه با حضور مستقیم نیروهای خارجی در افغانستان و عراق نشان داد که دوران مداخله‌های سیاسی نظامیان در خاورمیانه به پایان نرسیده است. در واقع، مداخله نابجا و مستقیم نظامیان در سیاست مهم‌ترین مانع گسترش جامعه مدنی و توسعه انسانی در خاورمیانه بوده است. بخش نخست پژوهش به بررسی سیر تحول نظریه‌های مهم مداخله ارتش در سیاست اختصاص داده می‌شود. در بخش دوم این پژوهش تلاش می‌شود تا عواملی مهم که به رشد نظامی‌گری (یعنی نفوذ نابجای نیروهای نظامی در سیاست) در کشورهای خاورمیانه منجر شده‌اند، به ویژه در جوامع نظامی‌گراتر مانند اسرائیل، ترکیه و مصر شناسایی شده؛ عوامل تعیین‌کننده سطح مشارکت نظامیان در سیاست، و ماهیت رابطه نظامیان با رهبران سیاسی سیاسی در خاورمیانه بررسی شده؛ و چشم‌انداز آینده نقش سیاسی ارتش‌های خاورمیانه ترسیم شود.

واژگان کلیدی:

خاورمیانه - مداخله - نظامی - ارتش - سیاست - نظامی‌گرا - شبه نظامی - کودتا

Email: slotfian@ut.ac.ir

\* فاکس: ۶۶۴۰۹۵۹۵

برای اطلاع از دیگر مقالات این نویسنده که در این مجله، منتشر شده‌اند به صفحه پایانی همین مقاله نگاه کنید.

تفاوت‌هایی آشکار در نوع، حد، تناوب و پیامدهای مداخله نظامیان در سیاست در بین کشورها و مناطق مختلف جهان مشاهده می‌شود. در امریکای لاتین، شمار کودتاهای نظامی و قدرت رژیم‌های نظامی بیش از سایر مناطق در حال توسعه بوده است (Davies, 1997). پرو یکی از کشورهایی است که دارای پیشینه طولانی در زمینه نفوذ نظامیان در سیاست‌های ملی بوده‌اند. از بین ۷۲ رئیس‌جمهوری که بین سال‌های ۱۸۲۱ (سال استقلال پرو) و ۲۰۰۰ زمام امور مملکت را به دست گرفتند، ۵۱ نفر ژنرال، سرهنگ، سرگرد و دریادار بودند. در دوره ۱۸۷۲-۱۸۲۱، پرو به طور کامل از سوی رئیس‌جمهورهای نظامی اداره می‌شد. بین دهه‌های ۱۸۳۰ و ۱۹۵۰، این کشور صحنه به قدرت رسیدن دولت‌هایی بود که به طور نوبتی از سوی گروهی کوچک متشکل از نخبگان الیگارشی و یک سری روسای جمهور نظامی که نقش پاسداران نظم سنتی را بر عهده داشتند، اداره می‌شد (Kruijt and Tello, 2002, pp. 35-26).

اهمیت دارد که بدانیم علل بروز کودتاهای نظامی در کشورهای در حال توسعه چه بوده است. چرا دخالت ارتش در سیاست در کشورهای پیشرفته کمتر است؟ البته در تاریخ سیاسی کشورهای توسعه‌یافته نیز شاهد دخالت نظامیان در سیاست بوده‌ایم. از ۴۴ رئیس‌جمهور امریکا ۱۲ نفر ژنرال بوده‌اند، که ۸ نفر از آنها جمهوریخواه و تنها ۳ نفر عضو حزب دموکرات بودند؛ و یک نفر (ژنرال جورج واشنگتن) بدون عضویت حزبی به ریاست جمهوری رسید. در امریکا و برخی از کشورهای اروپایی، ژنرال‌ها با انتخابات مردمی و پس از بازنشستگی به مقام نخست‌کشور رسیدند؛ و موفقیت آنها به عنوان قهرمانان جنگ‌ها (مانند ژنرال دوگل و آیزنهاور) نقش زیادی در پیرویشان در انتخابات داشت. در کشورهایی مانند آرژانتین، شیلی و عراق، نظامیان بیشتر با استفاده از خشونت و کودتا و اغلب به عنوان دیکتاتورهای نظامی حکمرانی کردند. نقشه‌های کودتا در بیشتر کشورهای شمال امریکا به صورت منظم به عنوان بخشی از برنامه‌ها و طرح‌های نظامی به روز می‌شوند تا مشخص شود که در هنگام وقوع کودتا مانند سایر رویدادهای غیرمترقبه چه باید کرد. اگر بخش‌های حیاتی کشور مانند سیستم حمل و نقل یا ارتباطات فلج شد، چه باید کرد؟ اگر شورش‌های ناگهانی از سوی اقشاری از مردم مانند دانشجویان، اقلیت‌ها، مخالفان دولت، و حتی عموم مردم روی داد، چه باید کرد؟ به دلیل اهمیت استراتژیک منطقه، قدرت‌های بزرگ به احتمال بروز کودتا در کشورهای خاورمیانه بسیار توجه داشته‌اند. در مواردی سیاستگذاران دولت‌های فرامنطقه‌ای به طور مستقیم یا غیرمستقیم موجبات تغییر رژیم‌های مخالف خود را با طراحی نقشه‌های کودتا فراهم آورده‌اند؛ و سپس به رشد نظامی‌گری در این کشورها کمک کرده‌اند (Schlesinger, 1978). در بررسی‌های عملیات آژاکس که اسم رمز نقشه سیا برای براندازی دولت نخست‌وزیر محمد مصدق در سال ۱۹۵۳ بود، نقش رئیس‌جمهور امریکا دوایت آیزنهاور اغلب نادیده گرفته

می‌شود. کودتایی که به سرنگونی یک نخست وزیر غیرنظامی ملی‌گرا (مصدق) و روی کار آمدن یک نظامی طرفدار شاه (ژنرال زاهدی) منجر شد، با اجازه و حمایت آیزنهاور به اجرا درآمد. به عنوان یک نظامی عالی‌رتبه بازنشسته، آیزنهاور به استفاده از ابزار کودتا برای حل فوری و کم هزینه بحران سیاسی ایران که منجر به برکناری شاه، و سفر او و همسرش به رم شده بود، بیش از مذاکره با ملی‌گرایان و یا بی‌طرفی اعتقاد داشت. و این در حالی بود که محمد رضا پهلوی خود را برای پذیرش شکست آماده کرده بود، و در ایتالیا به خبرنگاران گفته بود که "تمایل دارد برای زندگی در یک مزرعه به امریکا عزیمت کند" (Ruehsen, 1993, p. 22). در ضمن در ماه‌های پس از انقلاب، احتمال بروز کودتای نظامی علیه رهبران جمهوری اسلامی ایران بسیار زیاد بود. در شب هنگام ۱۰ ژوئیه ۱۹۸۰، چند صد نفر از نظامیان بازنشسته و شاغل ایرانی با همدستی گروهی از غیرنظامیان برای اجرای نقشه کودتایی علیه رژیم به پایگاه نوژه نیروی هوایی در نزدیکی همدان عزیمت کردند. با کشف به موقع نقشه کودتا، رهبران سیاسی ایران توانستند از بروز آن جلوگیری کرده، و افراد متهم به مشارکت در آن را دستگیر کرده و محاکمه کنند (برای شرح نقش نظامیان در طراحی این کودتا رش به، Gasirowski, 2002). در برخی از کشورهای خاورمیانه مانند عراق و سوریه، کودتای نظامی در پی بحران‌های سیاسی به وقوع پیوست؛ اما در ماهیت اقتدارگرایی رژیم تغییری ایجاد نشد. زمانی که در دهه ۱۹۶۰، نظامیان در این کشورهای عربی از حضور مستقیم در صحنه سیاسی کناره‌گیری کردند، ملت آنها شاهد گذار به دموکراسی نبودند (Amatzia, 2002). حزب بعث حاکم در هر دو کشور توانست با انعقاد قراردادهای نظامی با شوروی موضع سیاسی خود را تقویت کرده، نظامیان را زیر سلطه ایدئولوژیک خود قرار داده، و با هر نوع تلاش برای آزادسازی سیاسی مبارزه کند.

### اشکال مختلف مداخله نظامیان در سیاست

مداخله ارتش در سیاست به ویژه در قوه مجریه اشکال مختلف به خود می‌گیرد. برای تعیین نوع مداخله نظامی به دو پرسش باید پاسخ داده شود: ۱. آیا نظامیان به طور مستقیم در سیاست مشارکت نابجا داشته‌اند؟ ۲. آیا نیروهای نظامی دارای حق وتو بوده، و عامل اصلی در ایجاد یا برکناری دولت‌ها بوده‌اند؟ مداخله مستقیم زمانی است که شخص متصدی قوه مجریه عضو تشکیلات نظامی باشد. در برخی موارد، این فرد خود را بازنشسته می‌کند (مانند ژنرال آیزنهاور و ژنرال دوگل که به ترتیب روسای جمهور امریکا و فرانسه پس از جنگ جهانی دوم شدند)؛ و گاهی بازنشستگی وی تنها غیر رسمی (دوفاکتو) است (مانند پینوشه در شیلی، قذافی در لیبی و مشرف در پاکستان). «مداخله شرکتی» (Corporate Involvement) بیشتر رواج داشته است؛ و در این نوع مداخله شخص اول قوه مجریه به عنوان وزیر دفاع نیز انجام وظیفه

می‌کند. شخص اول کشور و وزیر دفاع ممکن است اعضای تشکیلات نظامی (مانند هونتتا، یا شورای عالی نظامی) باشند. «مداخله نظامی فردی» نیز در مواردی است که شخص متصدی قوه مجریه نه تنها به عنوان رئیس دولت نظارت بر کارهای کابینه وزرا و امور روزانه دولتی را به عهده دارد، بلکه بر نیروهای مسلح نیز نظارت دارد. در برخی دولت‌ها، رئیس قوه مجریه و فرمانده نیروهای نظامی (یا وزیر دفاع) دو فرد مختلف هستند، اما در واقع عضو یک خانواده حاکم، قبیله یا طایفه می‌باشند (مانند عربستان سعودی، امارات و کویت). مداخله نظامیان در کابینه یا شورای اجرایی نیز به این صورت است که منافع نظامیان با عضویت برخی از آنها در کابینه حفظ می‌شود، اما شخص اول مملکت ممکن است غیرنظامی باشد (مانند ترکیه در دهه ۱۹۸۰) (Ozcan, 2001; Peleg and Waxman, 2007).

در بیشتر کشورها، مداخله مستقیم نظامیان در سیاست منجر به بی‌ثباتی سیاسی شده است. اگر رژیم با کودتا قدرت را به دست گرفته باشد، احتمال برکنار شدنش از همان راه کودتا افزایش می‌یابد (مانند بیشتر رژیم‌های نظامی پاکستان). پرسش‌های پژوهشی مهم در اینجا عبارتند از: ۱- مهم‌ترین و متداول‌ترین فرضیه‌ها و نظریه‌ها درباره مداخله نظامی چیست؟ ۲- چه رابطه‌ای بین میزان دخالت‌های نابجای نیروهای نظامی در سیاست، و نظم سیاسی و امنیت ملی وجود دارد؟ ۳- تا چه حد مداخله نظامیان در سیاست در خاورمیانه متداول بود، و پیامدهای آن چیست؟

### نظریه‌های متداول در مورد دخالت نظامیان در سیاست

پیش از بررسی ماهیت رابطه نظامیان و غیرنظامیان در جوامع خاورمیانه‌ای، باید شرح مختصری از مهم‌ترین نظریه‌ها در مورد مساله عوامل تشویق‌کننده‌ی دخالت خارج از چارچوب قانونی ارتش در سیاست و پیامدهای آن ارائه شود. یکی از نظریه‌های مطرح در مطالعات مقایسه‌ای و جامعه‌شناسی نظامی از سوی جنوویتز (Jenowitz, 1977) ارائه شده، و دخالت نظامیان را هم نشانه بی‌ثباتی سیاسی، و هم یکی از علل بی‌ثباتی سیاسی برمی‌شمارد. هر چه مداخله نظامی بیشتر شود، بی‌ثباتی سیاسی بیشتر می‌شود (Jenowitz, 1977). به دلیل پندار نخبگان سیاسی از نقش خود به عنوان افراد حرفه‌ای و کارشناسان امور فنی نظامی، هر چه دولت‌ها پیچیده‌تر شوند، و نهادهایی برای بسیج عمومی و مشارکت همگانی در سیاست تشکیل شود، احتمال مداخله نظامی در سیاست کمتر می‌شود. نظریه «ارتش حرفه‌ای» (Professional Army) از سوی افرادی مانند پرل موتر (1977)، نوردلینگر (1977)، و هانتینگتون (1957) ارائه شد، و بر این پایه بنا شده است که مداخله نظامیان در سیاست در حال کاهش است زیرا نظام‌های سیاسی، نهادهای لازم (مانند احزاب سیاسی، و مجالس قانونگذاری) را برای مشارکت مستقیم

مردمی ایجاد کرده، و استقلال قوه مجریه را محدود می‌سازند. پس در سطوح بالای توسعه سیاسی، نهادینه شدن (و گسترش جامعه مدنی) به کاهش مداخله نظامی منجر می‌شود. اما اگر این کاهش بوقوع نپیوندد، و نظامیان با وجود گسترش احزاب سیاسی و سایر نهادهای جامعه مدنی در سیاست مداخله کنند، بی‌ثباتی سیاسی بیشتر خواهد شد. هانتینگتون ادعا می‌کند که اگر "حرفه‌ای بودن" (Professionalism) ارتش‌ها تکامل یابد، و افسران به عنوان افراد حرفه‌ای واقعی به مأموریت‌های خود وفادار باشند، نباید از مداخله سیاسی نظامیان هراسی داشت (Huntington, 1957). جانویتز با این فرضیه که رابطه‌ای مستقیم بین میزان حرفه‌ای بودن نظامیان و احتمال مداخله "بجای" سیاسی آنها برقرار می‌کند، مخالفت کرده؛ و به نوبه خود استدلال می‌کند که حرفه‌ای شدن این افراد به مداخله "نابجای" آنها در سیاست منجر می‌شود، زیرا افسران ارشد کماکان در صدد حفظ منافع خود خواهند بود (Janowitz, 1960). لونتال آشکار می‌کند که در پائین‌ترین سطح نهادینه شدن نظامی، افسران به طور ناآشکار و نامشخصی (و اغلب به صورت شخصی) در سیاست شرکت می‌کنند. در سطح متوسط نهادینه شدن سیاسی، بر «حرفه‌ای بودن» (Professionalism) تأکید شده؛ افسران تمایل بیشتری برای شرکت در سیاست نشان می‌دهند، و تلاش می‌کنند که نقش سیاسی فعال‌تری داشته باشند. در بالاترین سطح نهادینه شدن نظامی، نظامیان نقش آشکارتری را به عهده می‌گیرند. ممکن است که استقلال بیشتر و حتی برتری بیشتری نسبت به سیاستمداران غیرنظامی داشته باشند. اگر نهادینه شدن نظامی از توسعه و تکامل احزاب و نهادهای غیرنظامی پیشی بگیرد، نیروهای نظامی احتمال دارد که نقش سیاسی اساسی پیدا کنند، و حتی با کودتا جایگزین رژیم غیرنظامی شوند (Lawenthal, 1974; 1986). استپن نیز در مورد "حرفه‌ای بودن جدید" نظامیانی که از "وضع موجود" دفاع کرده، و "پلیس‌گونه و مدیرانه" عمل می‌کنند، هشدار داده است (Stepan, 1988). فارکائو نیز بیان داشته که این حرفه‌ای بودن از نوع جدید منجر به بوجود آمدن یک "دکترین امنیت ملی" شده که تمام مخالفان را به نام مبارزه با نفاق و کمونیسم در امریکای لاتین سرکوب می‌کند (Farcau, 1996). برخی دیگر از پژوهشگران مانند کولیر (۱۹۸۴) بر اهمیت سنجش نوع رژیم به عنوان یک متغیر تأثیرگذار بر رابطه بین مداخله نظامی در سیاست و بی‌ثباتی سیاسی تأکید کرده‌اند. متغیر «نوع رژیم» (Regime Type) با مطالعه ماهیت نهادهای سیاسی ایجاد شده در هر کشور مشخص می‌شود. در رژیم‌های سیاسی مردمی، مداخله نظامی در سیاست کم و ناسامانی سیاسی کمتر خواهد بود (Finer, 2002; Huntington, 1957; Desch, 2001; Diamond 1996).

این نظریه‌ها، از سوی گروهی از پژوهشگران مورد انتقاد شدید قرار گرفتند. ایوانز (۱۹۸۷)، بولن (۱۹۸۳) در زمره افرادی قرار دارند که پیشنهاد می‌کنند، ماهیت ساختار اقتصادی و سیاسی

همراه با سطح توسعه اقتصادی و سیاسی کشورها بررسی شود، تا بتوانیم رابطه دقیق بین توسعه سیاسی و توسعه اقتصادی و نقش سیاسی نظامیان را مشخص کنیم. به استدلال آنان، نمی‌توانیم انتظار داشته باشیم که رسیدن به سطح توسعه اقتصادی بالاتر همیشه همراه با توسعه سیاسی بیشتر باشد؛ و یا ایجاد ارتش مدرن به کاهش مداخله نظامیان بیانجامد. کشورهای پیرامونی (در جهان سوم) به سوی مدل توسعه وابسته و نامتوازن هدایت شده‌اند، و اغلب دارای نظام‌های سیاسی از نوع متمرکزتر و غیرمردمی‌تر می‌باشند. عامل سومی که باید در نظر بگیریم همان نوع توسعه (وابسته/مستقل، متوازن/نامتوازن) است. برخی از کارشناسان بر این باورند که شرط لازم برای تقویت پایه‌های لرزان دموکراسی‌های نوپا، نظارت دموکراتیک غیرنظامیان بر نظامیان است (Saxer, 2004; Weson, 1986). فرضیه‌های بی‌شماری با متغیرهای گوناگون در مورد دخالت سیاسی نظامیان مورد آزمون قرار گرفته‌اند. مهم‌ترین آنها عبارتند از:

- هر چه سطح نوسازی، تجدد (مدرن بودن) و بسیج اجتماعی بالاتر باشد، سطح دخالت نظامی کمتر می‌شود. نظامیان به احتمال زیاد نمی‌توانند در جامعه‌ی مدرن حکومت کنند، و بنابراین دخالت نظامیان در چنین جوامعی کم خواهد بود؛ و محدود به حداکثر «کودتای وتو» می‌شود که در آنها نظامیان تنها برای مدتی که کافی است تا یک گروه غیرنظامی را جایگزین گروه دیگری کنند، در سیاست دخالت می‌کنند.
- هر چه هزینه‌های دولت به نسبت کل درآمد ملی کمتر باشد، احتمال دخالت نظامیان بیشتر می‌شود.

▪ هر چه درصد نیروی کار در خدمت ارتش بیشتر باشد، سطح دخالت نظامیان در سیاست بیشتر خواهد بود. یک متغیر دیگر که تأثیر بر موفقیت نظامیان می‌گذارد، قدرت نظامی نیروهای ارتشی نسبت به سایر گروه‌های بالفعل و بالقوه مسلح در جامعه (مانند پلیس، نیروی نظامی بومی غیرحرفه‌ای و چریک‌ها) می‌باشد. اندرسکی که واژه «نسبت مشارکت نظامی» را ابداع کرد، با دلیل استدلال می‌کند که هر چه شمار سربازان نسبت به غیرنظامیان بیشتر باشد، احتمال تشکیل رژیم‌های نظامی بیشتر است (Andreski, 1968). دو راه برای اندازه‌گیری قدرت نظامی نیروهای مسلح وجود دارد: ۱- از یک سو تنها محاسبه درصد افرادی که در نیروهای نظامی فعال هستند، با اهمیت تلقی می‌شود. هر چه نسبت مشارکت نظامی (به عبارتی شمار نظامیان تقسیم بر کل جمعیت) بیشتر باشد، سطح دخالت نظامیان در سیاست بیشتر می‌شود. از سوی دیگر، می‌توانیم فرض کنیم که تجزیه شدن گروه‌های ارتشی یک شاخص بهتر برای پاسخ به این پرسش است که کدام یک از گروه‌های مسلح شانس برتری یافتن بر دیگران را دارد. اگر شمار افراد در یکی از نیروهای مسلح (مانند نیروی زمینی) بسیار بیشتر از دومین گروه بزرگ نظامی (مانند گروه شبه نظامیان) باشد، فرماندهان نیروی زمینی می‌توانند در

موقعیت بهتری برای تفوق یافتن از لحاظ نظامی و سیاسی بر سایرین باشند. بنابراین، وجود برتری آشکار در شمار پرسنل نیروی زمینی در مقایسه با شمار افراد فعال در گروه شبه نظامی احتمال دخالت نظامی موفقیت‌آمیز را افزایش می‌دهد. فرض بر این است که هر چه نسبت قدرت بزرگ‌ترین نیروی مسلح به قدرت سایر نیروهای مسلح بیشتر باشد، احتمال دخالت نظامیان بیشتر می‌شود. با این حال، برخی از پژوهشگران خاطر نشان کرده‌اند که در برخی از کشورها تنها شماری معدود از افسران ارشد و سربازان تحت امر آنها در کودتاها شرکت می‌کنند.

قدرت نظامی، به آن روشی که با نسبت مشارکت نظامی اندازه‌گیری می‌شود، می‌تواند بی‌اثر و یا دارای تاثیر بسیار کم بر احتمال دخالت سیاسی نظامیان باشد. در ضمن، وجود اختلاف در مرحله گذار از سنت به تجدد، و یا از اقتدارگرایی به مردم‌سالاری، سطح دخالت نظامیان در سیاست را افزایش خواهد داد. برخی از تحلیل‌گران رابطه‌ای نادرست بین توسعه و دخالت نظامیان تصور کرده‌اند، با این ادعا که هر چه یک کشور توسعه یافته‌تر باشد، میزان دخالت نظامیان کمتر می‌شود. هورویتز به واقعیت نزدیک‌تر شده و بیان می‌کند که توسعه، دست‌کم در مراحل اولیه‌اش، دخالت نظامیان را کاهش نمی‌دهد (Hurewitz, 1969). نظریه‌پردازان دیگری پیش‌بینی کرده‌اند که مدرنیته و تجدد در ابتدا باعث شده‌اند که میزان دخالت نظامیان در سیاست افزایش یابد (Albright, 1978; Jackman, 1976). عواملی مانند شهرنشینی سریع، جنگ، انقلاب، و پیشینه‌ی حکومت نظامی داشتن منجر به افزایش احتمال مداخله نابجای نظامیان در سیاست خواهد شد. برعکس، عواملی مانند تشکیل نظام حزبی قدرتمند، فرهنگ سیاسی پیشرفته، و گسترش مردم‌سالاری به کاهش دخالت سیاسی نظامیان کمک می‌کنند (Wayman, 1975; Zimmerman, 1979).

### روند نظامی شدن جهانی و سیاسی شدن ارتش‌ها

باید متذکر شویم که نظامی شدن مشکلی جهانی است. ۲۳ کشور عضو ناتو و پیمان ورشو (که با پایان جنگ سرد منحل شد) سالانه ۶۰۰ میلیارد دلار یا به عبارتی بیش از یک میلیون دلار در دقیقه صرف هزینه نظامی می‌کردند. واقعیت آن است که سرمایه‌گذاری و تحمیل هزینه‌های نظامی فقط جنبه مالی و پولی نداشته، بلکه هزینه‌های فرصت‌های از دست رفته کاربرد منابع انسانی و طبیعی ارزشمند و کمیاب در بخش غیر نظامی را نیز باید در نظر بگیریم. نظامی شدن تنها سیاست دولت مدرن است که به طور سیستماتیک هدفش نابود کردن محیط زیست باقی مانده است؛ و به هدر دادن منابع طبیعی و تخریب محیطی به بهانه حفظ امنیت ملی ادامه می‌دهد (Gould, 2008). حدود ۴۰ درصد از دانشمندان، و کارشناسان فنی و مهندسی کشورهای شمال در بخش نظامی آنها فعالیت دارند. منابع طبیعی تجدید ناپذیر و نادر

مانند منابع انرژی فسیلی به مقادیر زیاد از بخش‌های اقتصادی - اجتماعی به بخش نظامی منحرف می‌شوند. در نتیجه، دولت‌ها به جای رسیدگی به مسأله تأمین نیازهای اساسی مردم خود، و یا حل مشکلات جهانی به گسترش روز افزون بخش نظامی خود پرداخته‌اند (Webber, 1990, p. 1).

اتفاق نظری در مورد چگونگی سنجش میزان "نظامی شدن" وجود ندارد و پژوهشگران از شاخص‌های مختلفی استفاده می‌کنند. معیارهای طبقه بندی نوع رژیم نظامی براساس مطالعات سیوارد عبارتند از: ۱. پست‌های مهم رهبریت سیاسی در اختیار افسران نظامی قرار می‌گیرد (مانند عراق، سوریه، مصر و لیبی)، و حتی در برخی موارد شخص اول مملکت اونیفورم نظامی می‌پوشد (مانند پاکستان)؛ ۲. وجود حکومت نظامی در کشور؛ ۳. قدرت غیر قانونی دادگاه‌های نظامی در برابر دادگاه‌های غیر نظامی کشور؛ ۴. نبود یا میزان کم نظارت سیاسی غیرنظامیان بر نیروهای نظامی؛ ۵. اشغال نظامی کشور از سوی نیروهای خارجی (مانند افغانستان و عراق به ترتیب پس از اشغال نیروهای نظامی شوروی و آمریکا؛ یا اشغال جنوب لبنان از سوی نیروهای اسرائیلی).

بر این مبنا، سیوارد تعیین می‌کند که ۲۶ درصد از کشورهای جهان سوم در ۱۹۶۰ زیر نظارت مستقیم یا غیر مستقیم نظامیان بودند. در ۱۹۸۹، این مداخله نظامی به ۵۲٪ افزایش یافت. در ۴۱ کشور حقوق بشر نقض می‌شدند، و دولت‌های سرکوب‌کننده قادر بودند که جنگ‌افزارهای مورد نیاز (و حتی سلاح‌های کنترل شورش و سرکوب مردم) خود را از قدرت‌های بزرگ خریداری کنند. در ۹۳ کشور، منطقه و قلمروی مختلف در جهان پایگاه‌های نظامی خارجی با حدود یک میلیون پرسنل نظامی قدرت‌های بزرگ وجود داشت. اتحاد جماهیر شوروی در ۲۲ کشور، و آمریکا در ۴۰ کشور و قلمروی خارجی دارای پایگاه‌ها و مراکز نظامی بزرگ بودند. حدود ۲۰۷ جنگ بزرگ روی داد که ۱۰۰ میلیون کشته و مجروح بر جای گذاشتند. صحنه نبرد اصلی در ۹۵ درصد از این جنگ‌ها در جنوب بوده، و البته نیروهای خارجی در بیشتر آنها به نوعی مداخله کردند. در بیشتر موارد، نیروهای نظامی قدرت‌های غربی (۷۹ درصد)، قدرت‌های کمونیستی (۶ درصد) و کشورهای جنوب (۱۵ درصد) مداخله خارجی داشتند. تلفات جانی در بین غیرنظامیان بیش از مرگ سربازان در صحنه‌های نبرد بود. بیشتر هزینه‌های انسانی جنگ‌های قرن بیستم را مردم جنوب متحمل شدند. در حالی که بیشتر هزینه‌های مالی و منابع طبیعی را دولت‌های شمال پرداختند. ۲۰ درصد از منابع طبیعی و انرژی جهان به بخش نظامی اختصاص داده شده بود (Sivard, 1988, pp. 26-27).



سنجش قدرت نظامی و توانایی بالقوه نظامی امری بسیار دشوار به شمار می‌آید. یکی از شاخص‌های کمی، میزان تسلیحات و تجهیزات نظامی یک کشور است. بین ۱۹۷۹ و ۱۹۸۳، ۷۷۰۸ تانک، ۴۷۲ نفر بر زره پوش، ۳۱۹ ۱۱ قطعات آتش توپخانه، ۱۷۰۰ هواپیمای جنگنده و ۱۰۹۰۱ موشک زمین به هوا در اختیار دولت‌های خاورمیانه قرار داشتند (لطفیان، ۱۳۷۳). لیکن در نظر گرفتن شمار افراد مشغول به خدمت در نیروهای نظامی، تعداد تانک‌ها، هواپیماهای جنگی، موشک‌های بالستیک و سایر سازوگرهای نظامی به تنهایی شاخص‌های کافی برای برآورد توانایی نظامی یک ملت یا گروهی از کشورهای هم‌پیمان و عضو یک اتحادیه نظامی نیستند (لطفیان، ۱۳۸۰). باید توجه داشت که معیارهای کمی قدرت نظامی برای سنجش توانایی یک پیمان نظامی - سیاسی (مانند شورای همکاری خلیج فارس) کافی نیست. اتحادها و پیمان‌های سیاسی - نظامی شامل اعضای هستند که دارای فرهنگ و تاریخ نظامی متفاوت، تجهیزات نظامی مختلف و پرسنل نظامی در سطوح گوناگون آشنایی با مهارت‌ها و فنون تخصصی هستند. این تفاوت‌های چشمگیر امر سنجش توانایی نظامی کلی اتحادها را دشوارتر می‌سازد. در زمان مقایسه توانایی نظامی یک پیمان نظامی (یا گروهی از کشورها) باید تفاوت‌ها و شباهت‌ها را از چندین لحاظ مد نظر قرار داد: ۱. استراتژی و دکترین‌های نظامی؛ ۲. نهادهای سیاسی و پیوستگی نهادی؛ ۳. توانایی تجدید قوا؛ ۴. میزان سوخت و مهمات در دسترس؛ ۵. روحیه سپاهیان و رهبران آنها. در هر حال، متداول‌ترین شاخص‌های کمی برای سنجش نظامی شدن، شمار نیروهای نظامی عادی و نامتعارف است. حدود ۱/۵ تا ۲ درصد از کل جمعیت خاورمیانه را نظامیان عادی تشکیل می‌دهند. ولی اگر نیروهای شبه حرفه‌ای، انقلابی، مردمی و شبه نظامی هم در نظر گرفته شوند، بین ۶ تا ۱۰ درصد از جمعیت ۱۴۵/۱ میلیونی منطقه خاورمیانه در اواسط دهه ۸۰ متشکل از نظامیان بوده است (لطفیان، ۱۹۷۳).

از اواسط دهه ۱۹۶۰، شاهد افزایش نیروهای شبه نظامی در جهان سوم بوده‌ایم، برای تعیین میزان نفوذ نظامیان در سیاست باید اندازه نیروهای شبه نظامی و ساختار این نهادها را با وظایفی که به عهده آنها گذاشته شده است، مورد سنجش دقیق قرار گیرد (به نمودار دو برای طبقه‌بندی انواع نیروهای شبه نظامی بنگرید). علل اصلی رشد نیروهای شبه حرفه‌ای در کشورهای در حال توسعه عبارتند از: ۱. رشد سریع جمعیت؛ ۲. رشد شهرنشینی که نیاز به حفظ امنیت مناطق شهری، و مقابله با بزهکاری و جرایم غیر سیاسی را بیشتر کرده است؛ ۳. توجه به اهمیت مشارکت مردمی در فعالیت‌های ارتش و نیروهای پلیس به ویژه برای کنترل شورش‌ها و آشوب‌های شهری (Meernik, 2004). آمار دهه‌های ۶۰ و ۷۰ میلادی نشان می‌دهد که در آفریقا نرخ رشد نیروهای نظامی عادی ۸۳ درصد و نیروهای شبه حرفه‌ای ۹۱ درصد در دوره ۱۹۶۶-۱۹۷۵ بوده است. این رشد سریع تا حدی به دلیل تحولات سیاسی

نیجریه و مصر بود؛ زیرا دولت نیجریه درگیر جنگی داخلی بود، و مصر در جنگ‌های ۱۹۶۷ و ۱۹۷۳ اعراب علیه اسرائیل مشارکت داشت (Hurewitz, 1969). در مقایسه، در آسیا نرخ رشد نیروهای عادی ۳۰ درصد و نیروهای شبه حرفه‌ای ۷۴ درصد بود؛ و عامل مهم این افزایش در نیروهای نظامی نیز جنگ‌های هندوستان و پاکستان بود. در آمریکای جنوبی، نرخ رشد نیروهای عادی تنها ۶ درصد، و برای نیروهای شبه حرفه‌ای ۳۰ درصد بود (Janowitz, 1977).

در خاورمیانه نیز شاهد رشد نیروهای شبه نظامی به موازات نیروهای نظامی عادی بوده‌ایم. در برخی از این کشورها مانند سایر مشاغل دولتی، اشتغال در نیروهای شبه حرفه‌ای ابزاری برای تشویق و پاداش سیاسی طرفداران رژیم‌های سیاسی بوده‌اند. وفاداری سیاسی به جای توانایی نظامیان مبنای دادن ترفیع و تعیین ماموریت‌ها بوده است. سمت‌های مهم در نیروهای مسلح به افرادی داده می‌شوند که دارای پیوندهای خانوادگی، قومی، طایفه‌ای، و جغرافیایی با رهبران سیاسی باشند. فرماندهان و افسران ارشد اغلب به صورت چرخشی جا به جا می‌شوند تا نتوانند رابطه‌ی نزدیکی با سربازان و افسران وفادار زیردست خود برقرار کنند. واحدهای نظامی ویژه که بر اساس ویژگی‌های قومی، مذهبی، یا سکولار تشکیل شده‌اند به عنوان نیروهای ممتاز به اماکن حساس در نزدیکی پایتخت و محل اقامت حکام این کشورها اعزام می‌شوند. به طور نمونه، آماتزیا بیان می‌کند که گارد ویژه ریاست جمهوری در عراق از افرادی که سنی و از قبایل و طایفه‌های نزدیک به زادگاه صدام حسین بودند، تشکیل می‌شد (Amatzia, 2002). در ارتش اسرائیل تنها شهروندان یهودی و اقلیت‌های دروز، و مسیحی راه داده می‌شوند. سربازان مسلمان عرب اسرائیلی به آن راه نیافته‌اند. نیروهای مسلح اردن بیشتر از شهروندان کرانه شرقی سربازگیری کرده؛ و شمار کمی از فلسطینیان کرانه باختری اجازه ورود به آن را داشته‌اند. تمام دولت‌های خاورمیانه به غیر از ایران کوشیده‌اند تا اسلام‌گرایان را از کادر افسران ارتش ملی دور نگه دارند (Rubin, 2002).

به طور کلی، عوامل تعیین‌کننده سطح میلیتاریسم در یک کشور عبارتند از: الف- عوامل داخلی که شامل ساختار طبقاتی غیرمنصفانه، ساختار نژادی / قومی غیرمنصفانه، صنایع نظامی نهادینه شده، خود بزرگ بینی ارتش، اهمیت بیش از حد "امنیت ملی"، تعصب‌های فرهنگی و کلیشه‌ها، فرض بر ناامنی در برابر خطرها و تهدیدهای خارجی می‌شوند. ب- عوامل خارجی که ساختار امپریالیستی (مداخله مستقیم و غیرمستقیم)، بازار اسلحه بین‌المللی، تلاش‌های ایدئولوژیک بین-کشوری، سیاست‌های پیمان‌ها را در بر می‌گیرند. با این معیارها، خاورمیانه در زمره مناطقی قرار دارد که به سمت میلیتاریسم هدایت شده است. نقش قدرتهای خارجی در تشکیل و تقویت ارتش‌های سیاسی شده، و جوامع نظامی شده خاورمیانه انکار شدنی نیست.

### نقش سیاسی ارتش‌های خاورمیانه

سال‌ها است که از وقوع کودتای نظامی در کشورهای عرب خاورمیانه می‌گذرد: رهبران نظامی مصر (۱۹۵۲)، سوریه (۱۹۷۰)، عراق (۱۹۶۸)، لیبی (۱۹۶۹) با کودتای نظامی قدرت سیاسی را به دست گرفتند. در دوره ۲۱ ساله (۱۹۷۰-۱۹۴۹) در سوریه ۸ کودتا، و در دوره ۱۰ ساله (۱۹۶۸-۱۹۵۸) در عراق ۳ بار کودتای نظامی به وقوع پیوست. افسران ارشدی که به قدرت رسیدند با نهادینه کردن و حرفه‌ای شدن ارتش‌های ملی خود کوشیدند تا از تکرار تجربه موفق خود از سوی سایر افسران ارشد جلوگیری کنند. در نتیجه، نیروهای مسلح نقشی جدید برای خود پیدا کرده‌اند؛ به جای به چالش کشیدن رهبران غیرنظامی، به پاسداری از رژیم پرداخته تا از مزایای مادی بهره‌مند شوند. حتی اگر نظامیان به‌طور رسمی و آشکار تصدی امور سیاسی را بر عهده نداشته باشند، ارتش می‌تواند نفوذ زیادی در تدوین سیاست‌های دولت داشته باشد. دولت‌هایی که دارای پیشینه مداخله نظامیان در سیاست می‌باشند، بیش از سایرین منابع مادی ملی را به فعالیت‌های نظامی اختصاص می‌دهند (Hill, 1979, p. 371). نقش ارتش در این کشورها مهم و سرنوشت‌ساز باقی مانده است. نظامیان بازنشسته بسیاری از این دولت‌ها را اداره می‌کنند، و این رهبران آموخته‌اند که چگونه نیروهای مسلح را زیر سلطه خود نگه دارند. به باور روبین، ایجاد محدودیت برای فعالیت نظامیان تاحدی به کاهش کیفیت کارایی و عملکرد آنها منتهی شده است. از بین کشورهای عربی، حاکمان مصر، لیبی و سوریه به برکت نظامی بودنشان به قدرت رسیدند. اما حسنی مبارک و معمر قذافی سال‌ها است که عضو فعال ارتش نبوده‌اند. در سودان و یمن دیکتاتوری نظامی ایجاد شد. کودتاهای نظامی سال‌های ۱۹۵۸، ۱۹۶۹، ۱۹۸۵، ۱۹۸۹ در سودان به وقوع پیوست؛ اما رهبر فعلی این کشور عمرالبشیر خود و دولتش را اسلام‌گرا به جای نظامی‌گرا معرفی می‌کند (Rubin, 2002).

ارتش در همه کشورها باید به عنوان مدافع صاحبان قدرت فعال باشد، اما در برخی موارد نظامیان در عمل اقتدار رهبران کشور را به چالش می‌کشند. اگر نظامیان قدرتمندتر از نهادهای غیرنظامی باشند و یا اگر مورد حمایت دولت‌های خارجی قرار بگیرند، توانایی مداخله نابجا در سیاست را بدست خواهند آورد. در برخی از کشورهای خاورمیانه، وفاداری ارتش به رژیم است تا به ملت و یا به نظام دموکراتیک. در اغلب موارد، ارتش عادی تمایل ندارد که در درگیری‌های داخلی دخالت کند؛ و عملکرد اصلی خود را دفاع در برابر دشمنان خارجی می‌داند. از این رو، نظامیان عملکرد نظارت داخلی خود را به نیروهای شبه‌نظامی و یا امنیتی مختلفی که برای مبارزه با تهدیدهای داخلی ایجاد شده‌اند، واگذار کرده‌اند (Rubin, 2002).

ارتش‌های عربستان سعودی، قطر، بحرین، امارات متحده عربی، عمان و کویت متشکل از نیروهای وفادار به خاندان حاکم؛ اما تاحدی ضعیف‌تر از سایر ارتش‌های خاورمیانه می‌باشند.

امریکا در تشکیل ارتش حرفه‌ای عربستان نقش مهمی ایفا کرد، و با فروش جنگ‌افزارهای پیشرفته و اعزام مستشاران نظامی به گسترش این نیروها کمک کرده است. سه عامل را در برقراری رابطه بین رهبران سیاسی و نظامیان عربستان می‌توان ذکر کرد: ۱- سطوح بالای فرماندهی در حوزه اختیارات اعضای خاندان حاکم است؛ ۲- مسوولیت حفظ امنیت داخلی به عهده گارد ملی متشکل از افراد قبیله‌ی وفادار به پادشاه، و مستقل از سایر نیروهای مسلح است؛ ۳- راهنمایی‌های مستشاران نظامی خارجی مانع از بروز کودتا علیه خاندان آل سعود شده؛ اما این حاکمان هنوز از به قدرت رسیدن نظامیان در هراس هستند. در نتیجه، دولت عربستان در تلاش است تا با اصلاح ساختار نظامی منافع خود را حفظ کرده، و به سرنوشت خاندان سلطنتی مصر، عراق و لیبی دچار نشود. نیروهای مسلح کشورهای عربی بیشتر برای سربازگیری به سراغ افراد طبقه فقیر و کمتر تحصیل کرده وفادار به رژیم می‌روند. با پیشرفت اقتصادی این کشورها، جوانان تحصیل کرده و شهرنشین تمایل کمتری برای ورود به ارتش پیدا کرده‌اند. در کشورهای حاشیه جنوبی خلیج فارس که مشاغل پرمنفعت در بخش غیرنظامی در دسترس مردم قرار دارد، رهبران سیاسی اقدام به استخدام سربازان و مزدوران خارجی برای دفاع از خود کرده‌اند. خریدهای تسلیحاتی پرهزینه بر اساس سلیقه و نظرات فرماندهان نظامی به جای نیازهای واقعی کشور انجام می‌شود. معیارهای ارزیابی اهمیت دستیابی به جنگ‌افزارهای پیشرفته غرور حکام، پرستیژ ملی و بازدارندگی دشمنان منطقه‌ای آنها است. برای شناخت بهتر میزان و شیوه مداخله سیاسی نظامیان در خاورمیانه، در بخش بعدی مورد پاکستان، ترکیه، اسرائیل و مصر که دارای بالاترین و آشکارترین میزان دخالت نظامی در سیاست در منطقه می‌باشند، بررسی خواهند شد.

### قدرت سیاسی ارتش پاکستان

کودتای ۱۲ اکتبر ۱۹۹۹ پاکستان در واقع نخستین و آخرین کودتای نظامی در طی نزدیک به ۶۲ سال استقلالش نبود. پاکستان ۲۸ سال از حیات سیاسی خود را زیر سلطه و حکومت نظامی مستقیم بسر برده است. این کودتا تعجب‌برانگیز نبود، و به گفته برخی از کارشناسان سیاسی چنان پیش‌بینی‌شدنی بود که خبر وقوع آن را می‌توانستند پیش از وقوعش در روزنامه‌ها منتشر کنند. ژنرال پرویز مشرف در ۱۳ اکتبر ۱۹۹۹، در مصاحبه تلویزیونی خود ادعا کرد که ارتش پاکستان به عنوان آخرین راه چاره وارد عرصه سیاست شده تا از تمامیت ارضی و حاکمیت ملی حفاظت کند؛ و به نظم بخشیدن اوضاع سیاسی و اقتصادی بپردازد (Koonings and Kruijst, 2002).

پاکستان و هند هر دو در ۱۴ و ۱۵ اوت ۱۹۴۷ به عنوان کشورهای مستقل و دموکراتیک تاسیس شدند. ارتش هند هنوز زیر نفوذ سیاستمداران غیرنظامی قرار داشته، مبادرت به هیچ کودتای نظامی ننموده، و در سیاست دخالت مستقیم نمی‌کند. در مقایسه، پاکستان نمونه‌ای از کشورهای در حال توسعه معرفی می‌شود که در آنها نظامیان در سیاست نفوذ گسترده‌ای داشته‌اند. پس از جدایی از هند در ۱۹۴۷، پاکستان به عنوان فرمانداری کل اداره می‌شد. بیشتر روسای جمهور پاکستان با استفاده از ابزار کودتا و ترفندهای نظامی دیگر توانسته‌اند مقام عالی سیاسی کشور خود را کسب کنند. در ۱۹۵۶، ژنرال اسکندر میرزا با کودتای نظامی به عنوان نخستین رئیس جمهور این کشور به قدرت رسید؛ و با کودتای نظامی ایوب خان در سال ۱۹۵۸ برکنار شد. ایوب خان نیز با کودتای یحیی خان در ۱۹۵۸ از کار برکنار شد (Burki, 1972). پس از جنگ ۱۹۷۱ با بنگال‌ها، یحیی خان بر اثر فشارهای مردمی مجبور به استعفا شد. به تعبیری، مداخله نظامیان در سیاست پاکستان در ۱۹۵۸ و پیدایش روند حکومت‌مداری غیرمردمی در این کشور، یکی از دلایل مصمم شدن بنگالی‌ها به ایجاد کشور مستقل بنگلادش و جدایی از پاکستان با اعلام جنگ ۱۹۷۱ بود، که منجر به شکست نیروهای پاکستانی شد (Bauzan, 1977). ذوالفقار علی بوتو در ۱۹۷۱ با انتخابات مردمی روی کار آمد و تا ۱۹۷۳ توانست به کاهش نسبی مداخله نظامیان در سیاست کشورش کمک کند. چودری فضل‌اله با انتخابات ۱۹۷۳ رئیس جمهور شد، و با وقوع کودتای نظامی ژنرال ضیاءالحق در ۱۹۷۷ مقام خود را به طور غیررسمی از دست داد (Richter, 1978). ضیاءالحق در ۱۹۷۸ به طور رسمی در صدر دولت قرار گرفت، اما در ۱۹۸۸ بر اثر یک سانحه هوایی مشکوک همراه با سفیر امریکا کشته شد. غلام اسحاق خان (۱۹۹۳-۱۹۸۸)، و فارق احمدخان لغاری (۱۹۹۷-۱۹۹۳) نیز با فشار غیرمستقیم نظامیان مجبور به کناره‌گیری شدند. در ۱۹۹۹ نیز روی کار آمدن ژنرال پرویز مشرف که فاقد محبوبیت عمومی و مشروعیت در پاکستان بود، نمایانگر نفوذ بیش از حد نظامیان در این کشور غیرعرب پیرامونی خاورمیانه است.

نظامیان پاکستان تمایل داشته‌اند که نقش حاکم یا داور را در صحنه سیاسی کشور خود داشته باشند (Perlmutter, 1980). هر زمان نظامیان در این سمت بوده‌اند، این کشور به سوی افزایش اختیارات رئیس جمهور سوق داده شده؛ و برعکس در زمانی که غیرنظامیان تصدی امور قوه مجریه را برعهده داشته‌اند، نقش سایر نهادهای سیاسی (پارلمان) پررنگ‌تر شده است. گرچه رئیس جمهور بالاترین مقام دولتی است، اما نخست وزیر با ریاست کابینه وزرا از موقعیت قدرتمندتر برخوردار است. اسرائیل و پاکستان که زیر سلطه نظامی می‌باشند، در زمره ۸ کشور دارای سلاح‌های هسته‌ای در جهان قرار دارند، در حالی که در ۶ کشور دیگر (امریکا، روسیه، چین، انگلستان، فرانسه، هندوستان)، نظارت مستقیم نظامیان در سیاستگذاری دفاعی

دیده نمی‌شود. نگرانی کشورهای منطقه خاورمیانه این است که بحران‌های داخلی در پاکستان و یا اسرائیل به بی‌ثباتی بیشتر منجر شده؛ و احتمال استفاده از این جنگ‌افزارهای کشتار جمعی در همسایگی آنها بیشتر شود. هر دو کشور با امریکا روابط استراتژیک داشته، و از کمک‌های نظامی گسترده غربی بهره‌مند بوده‌اند. در دهه ۱۹۸۰، «سرویس‌های اطلاعاتی» (Inter Services Intelligence, ISI) به رهبری ژنرال‌های پاکستانی با همدستی سازمان سیا برای مقابله با اشغال نظامی افغانستان از سوی نیروهای نظامی شوروی فعالیت می‌کردند. در دوران جنگ سرد، پاکستان دریافت‌کننده دست‌کم ۳ میلیارد دلار کمک نظامی امریکایی بود (Kemp, 1992, p. 33). قدرت و نفوذ نابجای نظامیان پاکستانی نگران‌کننده است. با وجود این که بر اساس قانون اساسی این کشور نهادهای نظامی حق دخالت مستقیم در امور سیاسی به آنها داده نشده است، اما آنها کماکان در نقش مهمترین کنشگران سیاسی عمل می‌کنند.

### مداخله نظامیان در ترکیه

ارتش ترکیه همیشه رابطه‌ای نزدیک با سیاست داشته است. شش نفر از هفت نخستین روسای جمهور ترکیه در سال‌های ۱۹۲۳ تا ۱۹۸۹ از افسران ارشد بازنشسته ترکیه بودند. تنها استثنا در دوره زمانی ۱۹۶۰-۱۹۵۰ بود که جلال بایار (Celal Bayar) در سمت رئیس جمهور خدمت می‌کرد. این رهبر غیرنظامی نیز در پی وقوع کودتای نظامی برکنار گردید. از اوایل دهه ۱۹۲۰، نظامیان نقشی موثر را در تشکیل دولت مدرن ترکیه ایفا کرده‌اند. در واقع، پیشینه قدرت سیاسی نظامیان به دوران عثمانی باز می‌گردد، که در آن ارتش، بازیگری عمده در حفظ قدرت بشمار می‌آمد. در ۲۷ سال نخست ایجاد جمهوری ترکیه، مداخله نظامیان در سیاست در سطح بالایی قرار داشت، گرچه این امر بیشتر از راه‌های غیررسمی انجام می‌شد. نیروهای مسلح ترکیه از کودتای ۱۹۶۰ به بعد نقش آشکارتری را در امور سیاسی کشور خود ایفا کرده‌اند. در چهار دهه آخر قرن بیستم، این نظامیان چهار بار (دو بار به طور مستقیم در ۱۹۶۰ و ۱۹۸۰؛ و دو بار به طور غیرمستقیم در ۱۹۷۱ و ۱۹۹۷) با هدف تغییر دولت مداخله کردند (Robins, 2003, pp. 75-76). در ۲۸ فوریه ۱۹۹۷، نظامیان اقدام به براندازی دولت منتخب به رهبری نخست وزیر نجم‌الدین اربکان (Necmettin Erbakan) نمودند، که رهبر حزب رفاه اسلام‌گرا نیز بود. از ۱۹۶۱، رهبران نظامی ترکیه با ایجاد «شورای امنیت ملی» (Milli Guvenlik Kurulu, MGK) به مداخله‌های خود در دولت و سیاستگذاری کشور رنگ و بوی قانونی داده‌اند (Sakallioglu, 2002, p. 189). این شورا به طور رسمی یک نهاد مشورتی متشکل از مقامات نظامی و غیرنظامی است، که به ریاست رئیس جمهور ترکیه تشکیل جلسه می‌دهد. تا پیش از

اصلاح قانون اساسی در اکتبر ۲۰۰۱ مقرر شده بود که اکثریت اعضای آن غیرنظامیان باشند.<sup>۱</sup> کارکرد رسمی این نهاد ارائه نظرات و دیدگاه‌های کارشناسی در مورد تدوین و اجرای سیاست‌های امنیت ملی کشور است. در عمل، نقش شورای امنیت ملی خیلی با اهمیت‌تر و برجسته‌تر از آن است که در قانون اساسی ترکیه بیان شده است. با وجود عضویت غیرنظامیان در این شورا، نظامیان از این نهاد به عنوان ابزاری برای تاثیرگذاری بر سیاستگذاری عمومی در زمینه‌های گوناگون استفاده می‌کنند. دبیرکل این شورا، گرچه بدون حق رای می‌باشد، یک نظامی ارشد است. نقش این شورا بسیار فراتر از حدود اختیارات قانونی است که به صراحت "مشورتی" تعریف شده است، زیرا موردی مشاهده نشده که در آن اعضای کابینه و یا پارلمان ترکیه به طور آشکار به نظرات دبیرخانه شورای امنیت ملی در زمینه سیاست خارجی توجه نکرده، و یا به آنها عمل نکرده باشند. اعضای این شورا مسوول هماهنگی برای تدوین، و سپس تصویب «سند سیاست امنیت ملی» (National Security Policy Document) که سندی بسیار محرمانه برای تعیین اولویت‌ها در شناسایی تهدیدهای امنیت ملی و تنظیم اصول راهنمای سیاست‌های مقابله با آنها است. سند نوامبر ۱۹۹۷ بر رابطه با یونان، سوریه، اتحادیه اروپا، و جمهوری‌های ترک‌زبان اتحاد جماهیر شوروی تاکید داشت. در این سند در ژانویه ۱۹۹۹، و در مه ۲۰۰۱ زمانی که جدی‌ترین تهدیدهای امنیتی داخلی بود، تغییراتی داده شد (Robins, 2003, p. 77).

نظامیان ترکیه با بهره‌گیری از مرکز پژوهشی ستاد کل ارتش که در سال ۱۹۸۳ ایجاد شد، و حوزه فعالیت و اختیاراتش از سوی ژنرال چویک‌بیر (Cevik Bir) گسترش یافت، به دقت به بررسی مسایل داخلی و خارجی می‌پردازند. افزون بر آن، نظامیان برای این منظور از ۴۳ گروه کاری که در درون ارتش بوجود آمده‌اند، استفاده می‌کنند. نخستین گروه کاری در ۱۹۸۱ ایجاد شد و از ۱۹۹۶ به سرعت بر شمار آنها افزوده شده است. ۷ گروه کاری تنها به مسایل امنیتی مربوط به یونان (همسایه رقیب آنها) مرتبط است. در حالت عادی، هر گروه کاری در مورد یک کشور مهم مانند انگلستان، امریکا، ایران، عراق، اسرائیل، ارمنستان، و مناطقی مانند بالکان، کشورهای ترک‌زبان، اتحادیه اروپا، و یا مسایلی حساس برای امنیت ملی مانند منابع آبی، تروریسم، جنبش‌های افراط‌گرا، نظرات کارشناسی بر مبنای مطالعات علمی - کاربردی ارائه می‌کنند (Jenkins, 2001). ستاد کل، یک «گروه کاری غرب» (Bati Calisma Grubu) تشکیل داده، که مسوولیت بررسی فعالیت‌های ضد سکولار را بر عهده دارد. در مقایسه با مداخله در

۱ شورای امنیت ملی به طور معمول متشکل از نخست وزیر، وزیر دفاع، خارجه، کشور، رییس ستاد کل نیروهای مسلح، و روسای نیروهای چهارگانه نظامی (زمینی، هوایی، دریایی، ژاندارمری) است. در برخی موارد، رهبران احزاب بزرگ و برخی شخصیت‌های سیاسی مهم برای شرکت در جلسات دعوت می‌شوند.

سیاستگذاری در قبال کردهای جدایی طلب و گروه‌های اسلام‌گرای ترکیه نظامیان در دهه ۱۹۸۰ به طور آشکار کمتر در زمینه سیاست خارجی دخالت کردند. در اواخر دهه ۱۹۹۰، نظامیان در تدوین سیاست خارجی نقش مهمتری ایفا کردند. به طور نمونه، این رهبران نظامی بودند که برای ایجاد رابطه استراتژیک ترکیه با اسرائیل فعالیت کردند تا در فوریه ۱۹۹۶ قرارداد سری آموزشی بین دو کشور منعقد شد. در پاییز ۱۹۹۸، رهبران نظامی شرایطی را بوجود آوردند تا سوریه ناگزیر به اخراج عبدالله اوجالان رهبر سازمان جدایی طلب کرد، پی. ک. ک. (PKK) شود (Robins, 2003, p. 78).

به بهانه مقابله با مبارزان پی. ک. ک. ک، گسترش فعالیت جنبش‌های ملی‌گرای کرد در اروپا، و فعالیت‌های ارتش سری ارمنستان برای آزادسازی ارمنستان (آسالا) Armenian Secret Army for the Liberation of Armenia (ASALA) که منجر به استفاده دولت آنکارا از گروهک‌های زیرزمینی شد، سایر نهادهای امنیتی ترکیه به ویژه ژاندارمری به فعالیت‌های مخفیانه خود ادامه داده‌اند. حمله به یک پایگاه آسالا در دره بکا در ۱۹۸۴ توسط گروهک اولکوکچو (Ulkücü) به رهبری علاءین چاکیکی (Alaatin Cakici) که بعدها به علت فعالیت‌های غیرقانونی به عنوان یکی از روسای بزرگ مافیای ترکیه به زندان طولانی محکوم گردید؛ ترتیب داده شد. ترور رهبر آسالا به نام آگوپ آگوپیان را در آوریل ۱۹۹۸ به همین گروهک زیرزمینی مافیایی نسبت می‌دهند. فعالیت نهادهای نظامی و دستگاه‌های امنیتی و اطلاعاتی ترکیه تنها به مقابله با تهدید کردها و ارامنه محدود نمی‌شود. در یک مورد، فعالیت‌های خارج از قلمروی این نهادها در ۱۷-۱۵ مارس ۱۹۹۵ با هدف اجرای نقشه کودتا علیه حیدرعلی‌اف رییس جمهور آذربایجان به رهبری معاون پیشین وزیر کشور به همدستی عواملی مرتبط با این نهادها فاش شد. از قرار هشدار دمیرل رییس جمهور ترکیه به علی‌اف باعث شد تا کودتا نافرجام بماند. دولت باکو به فوریت محافل سیاسی در ترکیه را به دخالت در این امر متهم کرد. تانسو چیلر نخست وزیر ترکیه در آن زمان در سفری به آذربایجان به خاطر مشارکت اتباع ترک در کودتای شکست‌خورده، که وی آنها را اعضای یک "گروه راست‌گرای خارج از کنترل ترکیه" نامید، به طور رسمی از علی‌اف عذرخواهی کرد (Robins, 1977, p. 78). نوردلینگر، نهادهای نظامی ترکیه را در سال‌های ۱۹۸۰ تا ۱۹۸۳ از نوع "پاسدار" (Guardian Type) معرفی می‌کند، که برای مدت کوتاهی زمامداری امور دولتی را به عهده گرفته، و وضع موجود و منافع طبقه متوسط را حفظ کرده، اما از سیاست‌های بسیج‌کننده مردم دوری می‌جویند. (Nordlinger, 1977) هم‌اکنون نیز ارتش ترکیه قدرتمندترین نیروی سیاسی در این کشور بوده، و نظارت غیرنظامیان بر این نهاد ضعیف است. با وجود این که نظامیان در موقعیت‌های بحرانی و مسایل ویژه نفوذ زیادی دارند، اما به طور کامل بر تمام امور سیاسی تسلط ندارند. این نظامیان به گونه‌ای عمل



می‌کنند که «کناره‌گیری نظامی» (Military Disengagement) نامیده می‌شود؛ یعنی فرآیندی که مربوط به خودداری نهادهای نظامی از ایفای نقش مستقیم سیاسی در انجام وظایف روزمره دولت غیرنظامی، نظارت غیرنظامیان بر ارتش، حرفه‌ای شدن مجدد نیروهای نظامی، و غیرنظامی شدن رژیم حاکم می‌شود (Maniruzzaman, 1992; Welch, 1992). گرچه نظامیان ترکیه بیشتر مراحل این فرآیند را پیموده‌اند، اما هنوز در پشت پرده آماده برای ایفای نقش پاسدار منافع ملی که خود آنها تعریف کرده‌اند، می‌باشند.

### از نظامی سیاسی تا سیاست نظامی در اسرائیل

نیروهای مسلح اسرائیل با نام «نیروهای دفاعی اسرائیلی» (Israeli Defense Forces (IDF) در ۲۶ مه ۱۹۴۸ ایجاد شد و شامل نیروی زمینی، هوایی و دریایی اسرائیل می‌شود. این نیروها به جای «هاگانا» (و به ویژه بخش عملیاتی آن پالماخ) به عنوان ارتش دولت یهودی آغاز به کار کرد. هاگانا به عبری معنای "دفاع" داشته، و نام سازمان شبه نظامی یهودی بود که در سال‌های ۱۹۲۰ تا ۱۹۴۸ در سرزمین فلسطین تحت تسلط انگلستان فعالیت داشته و پس از انحلال، هسته اصلی ارتش اسرائیل را بوجود آورد. در ۱۹۳۹ زمانی که انگلستان تصمیم به محدود-سازی مهاجرت یهودیان به فلسطین گرفت، هاگانا با هدف آغاز عملیات نظامی و تروریستی اقدام به ایجاد پالماخ نمود. بسیاری از اعضای این نهاد شبه نظامی با سیاست متعادل‌تر رهبران غیرنظامی یهودی مخالف بودند؛ و عناصر تندروی هاگانا در ۱۹۳۱ سازمان شبه نظامی دیگری را با نام «ایرگون» ایجاد کردند. گروه تندروی دیگری با نام اختصاری لچی (Lehi) معروف به "گروهک استرن" به رهبری آبراهام استرن در ۱۹۴۰ بوجود آمد. برخی از اعضای هاگانا (از جمله ایگال آلون، اسحاق رابین، موشه دایان، موردخای گور، حییم بار-لو) به سمت‌های فرماندهی در نیروهای نظامی اسرائیل دست یافتند و در سیاست نیز نفوذ بسیار پیدا کردند. بررسی سوابق نظامی نخست وزیران اسرائیل که قدرت اجرایی دولت یهودی را در دست دارند، نشان‌دهنده نفوذ نظامیان در صحنه سیاسی اسرائیل است (لطفیان، ۱۳۸۷).

نخستین نخست وزیر اسرائیل، بن گوریون لهستانی‌الاصل در ۱۹۰۶ به فلسطین مهاجرت کرد؛ و در ۱۹۱۸ در لژیون یهودی ارتش انگلستان خدمت کرد. از آنجایی که وزیر دفاع یکی از مهمترین وزرای کابینه در دولت اسرائیل به شمار می‌آید، در برخی موارد نخست وزیران اسرائیل هم زمان و یا پس از اتمام دوره نخست وزیری خود در این سمت هم فعال بوده‌اند. اسحاق رابین در ۱۹۴۱ به بخش پالماخ (کلمه اختصاری عبری برای گروهان‌های ضربت) پیوست و شش سال بعد به درجه افسر ارشد عملیات ارتقا یافت. در ۱۹۶۴، رابین به سمت رییس ستاد ارتش برگزیده شد، و با فرماندهی وی نظامیان اسرائیلی به پیروزی‌هایی در برابر

اردن، مصر و سوریه در جنگ شش روزه ۱۹۶۷ رسیدند. شیمون پرز در ۱۹۴۷ به هاگانا پیوست؛ و در ۱۹۵۲ در سمت مدیر کل وزارت دفاع اسرائیل مشغول به کار شد و از سوی بن گوریون مامور خریداری اسلحه شد. با کمک وی، تل آویو موفق به دریافت جت‌های جنگنده پیشرفته میراژ ۳ فرانسوی شد، نیروگاه اتمی دیمونه را با کمک دولت‌های خارجی ساخت، و برنامه تولید تسلیحات هسته‌ای را آغاز کرد. شیمون پرز، از ۱۹۵۹ عضو کنست بوده و سه بار به مقام نخست وزیری اسرائیل رسید. در دوازده کابینه به عنوان وزیر امور مالی، وزیر دفاع، وزیر امور خارجه فعالیت سیاسی داشت. در ۲۰۰۷، از سوی حزب قدیما برای انتخابات ریاست جمهوری نامزد شد و در ۱۳ ژوئن ۲۰۰۷ از سوی کنست برای یک دوره ۷ ساله به این مقام انتخاب شد (لطفیان، ۱۳۸۷).

تشکیلات نظامی اسرائیل از نهادهای نظامی و غیر نظامی تشکیل شده است. وزارت دفاع مهم‌ترین نهاد غیر نظامی و ارتش با اهمیت‌ترین نهاد نظامی بشمار می‌رود. سایر نهادها شامل نهادهای جاسوسی از جمله سرویس امنیت عمومی (شاباک) و سازمان ماموریت‌های ویژه (موساد) است. دستگاه‌های امنیت اسرائیل در برابر نخست وزیر مسوول هستند؛ و به وزیر دفاع به طور مستقیم گزارش نمی‌دهند. سه نهاد اطلاعاتی اصلی اسرائیل در سیاستگذاری امنیتی نفوذ دارند. این نهادها عبارتند از: اطلاعات نظامی (امان)، موساد (موسسه اطلاعات و وظایف ویژه)، شین بت (خدمات عمومی امنیتی). در بین آنها، امان نقشی برجسته‌تر در تصمیم‌گیری‌ها دارد، و رییس آن همراه با رییس بخش برآوردهای امنیتی این نهاد به عنوان مشاوران اطلاعاتی اعضای کابینه اسرائیل فعالیت دارند؛ و هر دو زیر نظر وزیر دفاع قرار دارند. دو نهاد موساد و شین‌بت با نظارت دفتر نخست وزیر انجام وظیفه می‌کنند. ارتش یکی از بزرگ‌ترین سازمان‌های دولتی اسرائیل و دارای فعالیت‌های بسیار گسترده است. به دلیل سری بودن برخی از فعالیت‌های نظامی اسرائیل، محاسبه دقیق هزینه‌های نظامی دشوار است. در سال‌های ۱۹۹۰-۱۹۸۱ بودجه نظامی اسرائیل تا ۲۲ درصد بودجه کل دولت رسید (Sivan, 2006, p. 662). محدودیت‌های بودجه‌ای منجر به تغییراتی در ارتش شده است. برای اختصاص بودجه بیشتر به نیروهای نظامی به اسرائیلی‌ها گفته می‌شود که «امنیت بر هر چیز دیگری مقدم است.» اسرائیل یکی از بزرگ‌ترین واردکنندگان اسلحه از امریکا است، و در ۳۰ سال گذشته بزرگترین دریافت‌کننده کمک خارجی آمریکا بوده است. از ۱۹۸۵، تل آویو هر ساله حدود ۳ میلیارد دلار از واشنگتن کمک دریافت کرده، و این کمک‌ها بیش از (۲۰) درصد از کل بودجه نظامی اسرائیل را تشکیل می‌دهد (Berrigan and Hartung, 2006).

روابط نظامیان و غیرنظامیان در اسرائیل با سایر کشورها تفاوت دارد. ارتش اغلب در فرآیند سیاستگذاری و اجرای سیاست‌های عمومی در اسرائیل نقشی مهم ایفا می‌کند. اسرائیل

گاهی به یک کشور پادگانی، و گاهی نظامی‌گرا تشبیه شده است. ادعا می‌شود که نظامی‌گرایی اسرائیل بیشتر جنبه میلیتاریسم فرهنگی داشته، و بروز یک کودتای نظامی در اسرائیل در واقع ناممکن است (Cohen, 2006, p. 769). به‌عنوان یک ارتش مردمی، این نهاد هرگز تلاش نخواهد کرد تا قدرت سیاسی را در دست بگیرد؛ و از لحاظ رسمی و غیررسمی همیشه زیردست و زیر نظارت رهبران سیاسی منتخب در دولت اسرائیل باقی خواهد ماند. این ادعا در ده سال گذشته زیر سوال برده شده است. مساله حرفه‌ای شدن ارتش اسرائیل از دهه ۱۹۹۰ مطرح بوده است، اما بیشتر فرماندهان نظامی اسرائیلی بر این باورند که برای به نمایش گذاردن هویت ملی منحصر به فرد اسرائیل ماهیت نیروهای مسلح باید به صورت یک "ارتش مردمی" که خدمت در آن وظیفه مدنی همه شهروندان اسرائیلی باشد، حفظ شود. در جامعه نابرابر اسرائیل و در شرایط نامنی متداوم، جلوگیری از بروز اختلاف بین رهبران نظامی و سیاسی دشوار می‌باشد. در حالی که نظامیان به نفوذ بیش از حد مجاز دست یافته‌اند، نظام سیاسی که خود در بحران بسر می‌برد، توانایی مقابله با آنها را نخواهد داشت (Peri, 1985). بسیاری از نظریه پردازان ادعا کرده‌اند که رابطه نظامیان و غیرنظامیان در اسرائیل در یک وضعیت بحرانی قرار گرفته است (Etzioni-Halevy, 1996; Cohen, 2006, p. 770).

بیشتر آنها نظامیان را در ایجاد این بحران مقصر دانسته، و شماری معدود غیرنظامیان را (که البته این گروه شامل رهبران سیاسی نیز می‌شود که در ارتش اسرائیل خدمت کرده و حتی به مدارج رفیع هم رسیده‌اند، اما در دوران بازنشستگی و فراغت از خدمت به جرگه سیاستمداران غیرنظامی پیوسته‌اند) مسوول اختلاف بین دو گروه می‌شناسند. کهن از معدود کارشناسان امور استراتژیک اسرائیل می‌باشد که ادعا می‌کنند تاکید بیش از حد به احتمال وقوع یک کودتای برنامه‌ریزی شده از سوی افسران ارتش اسرائیل باعث شده این واقعیت نادیده گرفته شود که دخالت غیرنظامیان در حوزه فعالیت‌های نظامی افزایش داشته است. این وضعیت به "کودتای وارونه" در اسرائیل تشبیه شده که در آن نظامیان نه تنها نمی‌توانند اراده خود را بر غیرنظامیان تحمیل کنند، بلکه تمام و کمال فرمانبردار اراده و راهنمایی غیرنظامیان شده‌اند (Cohen, 2006).

### مداخله نظامیان در سیاست مصر

در پی کودتای نظامی ۱۹۵۲ جنبش افسران آزاد (Free Officers Movement) در مصر، که جمال عبدالناصر را به ریاست جمهوری رساند، ارتش به مهم‌ترین نهاد در سیاست این کشور تبدیل شد. در دوره زمانی ۱۹۵۲ تا ۱۹۷۰، ارتش مصر در نهادهای دولتی و تصمیم‌گیری سیاسی مداخله مستقیم داشت. به تدریج از دهه ۱۹۷۰، نقش تابع نظام جمهوری برای نیروهای

مسلح ساخته شد. رهبران سیاسی از یک سو از منافع نظامیان پاسداری کرده، و از سوی دیگر در تلاش برای کاهش نفوذ مستقیم آنها در اداره امور سیاسی بوده‌اند (Harb, 2003, p. 269).

از ۱۸ کابینه‌ی وزرا که در سال‌های ۱۹۷۰-۱۹۵۲ تشکیل شدند، تنها نخستین هیات دولت که کمتر از دو ماه در راس امور سیاسی باقی ماند، به رهبری یک غیرنظامی (علی ماهر) بود. تنها ۳ کابینه اول متشکل از مقامات غیرنظامی بوده؛ و ۱۵ کابینه بعدی ترکیبی از حدود ۳۶ درصد نظامی و ۶۴ درصد غیرنظامی بود؛ و در آنها برای نظامیان مهمترین مناصب وزارتی در نظر گرفته شدند. ناصر ۸ بار به رهبری دولت انتخاب شد؛ و تمام معاونان رییس جمهور در طول تصدی ناصر و انور سادات نظامی بودند. تصدی تمام وزارتخانه‌های مهم (مانند جنگ، تولیدات نظامی، کشور، ارشاد ملی) به عهده افسران ارشد گذاشته شده بود. هیات تحریره مطبوعات مانند ال‌اهرام و ال‌هلال زیر نظارت نظامیان قرار داشت. در وزارت امور خارجه بیشترین پست‌های مدیریتی به افسران سپرده شد. در ۱۹۶۲، از ۱۰۰ مقام بالا در این وزارتخانه ۷۲ پست مهم در اختیار نظامیان مصری بود. سفرای مصر به کشورهای اروپایی به استثنای ۳ نفر همه از بین افسران ارشد انتخاب شده بودند (Harb, 2003, p. 279). در ساختار هرمی شکل قدرت در مصر در ۱۹۷۰، عبدالناصر (۱۹۷۰-۱۹۵۲) در صدر قرار گرفته بود؛ و در رده دوم ۹ نظامی شاغل یا بازنشسته در ارتش مصر در سمت معاونان رییس‌جمهور، نخست‌وزیر، و سخنگوی پارلمان انجام وظیفه می‌کردند. در رده سوم که ۴۲ نفر از معاونان نخست‌وزیر خدمت می‌کردند، ۱۳ نفر نظامی مشاهده می‌شدند. از ۶۵ نفری که در این سطح در هرم قدرت مصر قرار داشتند، ۲۷ نفر (۴۵ درصد) از بین نظامیان برگزیده شده بودند (Beeri, 1970, p. 426).

در اواخر دهه ۱۹۵۰، بسیاری از افسران ارتش مصر به دانشگاه‌ها بازگشتند تا در رشته‌های تخصصی مانند مهندسی، فیزیک، پزشکی، علوم سیاسی، حقوق، روزنامه‌نگاری مدرک دریافت کنند؛ و قادر باشند غیرنظامیان را متقاعد کنند که توانایی فنی برای تصدی امور در نهادهای مالی و صنعتی دولتی را دارا هستند. به عنوان رهبران انقلاب (مقصود کودتای ۱۹۵۲ است که به سرنگونی رژیم پادشاهی ملک فاروق انجامید)، حامیان رژیم یا کارکنان وزارتخانه‌ها و نهادهای دولتی، این نظامیان منظم و فرمانبردار بودند (Vatikiotis, 1961). با رهبری فیلد مارشال عبدالحکیم عمر (Abd al-Hakim Amr) که یکی از افسران کودتاگر و دوست نزدیک ناصر بود، در نهادهای دولتی به مقامات مهمی دستیابی پیدا کردند. البته عمر در پی جنگ ۵ ژوئن ۱۹۶۷ که با حمله غافلگیرانه هوایماهای جنگنده اسرائیلی به مواضع نیروهای زمینی و هوایی مصر آغاز و به شکست ارتش این کشور و اشغال نوار غزه و صحرای سینا انجامید، مجبور به استعفا شد. زمانی که افسران طرفدارش برای حمایت از او اعتراض کردند، عمر دستگیر شده، و در زندان خودکشی کرد. نقش سیاسی نظامیان پس از مرگ عمر به تدریج

کاهش یافت، گرچه حضور آنها در هیات دولت که بلافاصله پس از این جنگ تشکیل شد، بیش از پیش بود. بیشتر افسران ارتش در زمره نظامیان نسل اول که در جنبش افسران آزاد همراه ناصر بودند، قرار نداشتند؛ و در نتیجه فرآیند غیرسیاسی کردن و جداسازی ارتش از ایدئولوژی و تاریخ کودتای ۱۹۵۲ آغاز شد. فوت ناصر در ۲۸ سپتامبر ۱۹۷۰ و به قدرت رسیدن انور سادات (۱۹۸۱-۱۹۷۰) که از همراهان ناصر در جریان کودتا بود، منجر به تغییرات اساسی ارزشی و عملی در ترکیب و سیاست های رژیم حاکم در مصر شد. در ابتدا، به دلیل نداشتن گروه سیاسی مختص به خود، نداشتن ویژگی شخصیتی مردم‌پسند ناصر، و داشتن دشمنانی در بین نظامیانی که وی را شایسته‌ی جانشینی قهرمان خود ناصر نمی‌دانستند، سادات با مشکلات زیادی مواجه بود. راه حل وی حذف دشمنان ناصریستی خود در ارتش و در احزاب سیاسی بود. به مرور زمان، نظامیان مصری به فرمانبرداری از رهبریت غیرنظامی شده سادات عادت کردند، و به جای سیاست داخلی بر دفاع در برابر تهدیدهای امنیتی خارجی متمرکز شدند. نظامیان مصری به تصمیم سادات به اخراج ۱۵۰۰۰ پرسنل شوروی که بر اساس «معاهده دوستی و همکاری» منعقد شده بین دو کشور پس از جنگ ۱۹۶۷ به مصر اعزام شده بودند؛ یا به سفرش به اسرائیل در پاییز ۱۹۷۷ و امضای معاهده صلح با اسرائیل در ۱۹۷۹ اعتراضی نکردند (Harb, 2003, p. 281). با حفظ نظارت بر ارتش، سادات توانست این نهاد قدرتمند را از گروه برتر نظامی - سیاسی به نیروی حرفه‌ای زیر سلطه خود تبدیل کند، و به نقش ارتش مصر به عنوان "مدافع انقلاب" و "مدافع ملت عرب در برابر امپریالیسم" پایان دهد. به هر حال همه روسای جمهور مصر از نجیب تا مبارک (۱۹۸۱ تا کنون) از نظامیان پیشین مصر بودند، و به حفظ قدرت و منافع نهاد ارتش در این کشور متعهد بوده‌اند. با وجود این که نظامیان مانند دوره ناصر مقام سیاسی برجسته‌ای در اختیار ندارند، نمی‌توان ادعا کرد که نظامیان مصری به طور کامل از سیاست کنار گذاشته شده‌اند. به ادعای بروکز، تا زمانی که نظامیان مصری بتوانند از لحاظ اقتصادی مستقل باقی بمانند، نقش سیاسی فرمانبرداری از غیرنظامیان را پذیرفته، و از صحنه سیاسی کناره‌گیری می‌کنند (Brooks, 1998, p. 23).

مبارک نیز به حدی از روابط دوستانه با نظامیان اطمینان دارد که وزیر دفاع (فیلد مارشال محمد تنطاوی) و رییس ستاد کل (مجدی هاتاتا) را از بین نظامیان گارد کوچک ریاست جمهوری انتخاب کرده است. این انتصاب‌ها احتمال دارد که به افزایش پرستیژ و ارتقا جایگاه نسبی این گارد منجر شده باشد، اما مبارک توانسته از این راه بدون نگرانی از پیامدهای سیاسی، فاصله بیشتری بین خود و نیروهای نظامی بزرگ‌تر و قدرتمندتر مانند نیروی زمینی ایجاد کند. مبارک نیز مانند سادات اقدام به تغییر چرخشی فرماندهان ارشد نظامی نموده، و برای برقراری توازن از نظامیان رقیب و سیاستمداران قدرتمند غیرنظامی در برابر یکدیگر

استفاده کرده است (Harb, 2003, p. 288). به نظر نمی‌آید که فرماندهان ارتش مصر قصد به چالش کشیدن مبارک را داشته باشند.

### نتیجه

در خاورمیانه، به این دلیل که رژیم‌های عرب نیاز به نظارت سیاسی بر تشکیلات نظامی خود داشته‌اند، قدرت نبرد بسیاری از نیروهای نظامی منطقه کاهش یافته است. تمرکز فرماندهی، ایجاد مراکز فرماندهی متعدد برای نظارت بر یکدیگر، استفاده از معیارهای سیاسی گزینش فرماندهان نظامی، و صدور مجوز دخالت نظامیان در فعالیتهای اقتصادی از عواملی بشمار می‌آیند که تاثیر منفی بر نیروهای مسلح جهان عرب داشته است (Rubin, 2002). این رژیم‌ها تا حدی توانسته‌اند با موفقیت به مدیریت روابط نظامی سیاسی بپردازند، اما آینده آنها نامشخص است. شرایط در حال دگرگونی اقتصادی و سیاسی می‌تواند توازن برقرار شده در روابط نظامیان و رهبران سیاسی را بر هم زده، و ثبات آنها به خطر بیفتد. انتقال قدرت از نسل پیشین به نسل جدید رهبران، از مسایل حیاتی در مصر، سوریه، اردن و لیبی می‌باشد، زیرا روابط نظامی سیاسی در این فرآیند در حال گذار بسیار موثر خواهد بود. بسیاری دیگر از کشورهای خاورمیانه درگیر این فرآیندهای انتقالی خواهند شد، و در نتیجه احتمال بروز ناسامانی‌ها و تحولات سرنوشت ساز در منطقه بسیار بالا است (Brooks, 1998).

در خاورمیانه، مانند بسیاری دیگر از جوامع در حال توسعه همان طور که جانویتز اشاره کرده، مداخله نظامیان هم نشانه ناسامانی سیاسی و هم یک علت بی ثباتی سیاسی است (Thompson, 1974). وضعیت رابطه رهبران نظامی و غیرنظامی اسرائیل، مصر، پاکستان و ترکیه، نادرستی فرضیه نوردلینگر و پرل موتر که نهادینه شدن نظامی و سیاسی را عامل کاهش مداخله نظامی در سیاست می‌داند، نشان می‌دهد. ماهیت مداخله سیاسی نظامیان در چهار کشور ذکر شده، تاییدکننده فرضیه ایوانز و بولن است، زیرا توسعه وابسته (Dependent development) آنها و به‌ویژه وابستگی رهبران سیاسی آنها به کمک‌های نظامی امریکا و ناتو بر دخالت نظامیان در سیاست این کشورها بسیار تاثیر داشته است. در خاورمیانه نیز مانند مناطق در حال توسعه دیگر، مداخله نظامیان در سیاست به نفع نخبگان کشورهای صنعتی پیشرفته بوده، و از سوی آنها از راه‌های مختلف مانند اعطای کمک‌های نظامی، فروش تسلیحات، و سایر حمایت‌های مادی و معنوی مورد تشویق قرار گرفته است. در مورد خاورمیانه باید به این نوع وابستگی‌ها توجه بسیار داشت.

مداخله سیاسی ارتش در خاورمیانه باید در چارچوب سیاست‌های دولت‌های مرکزی بررسی شود. منافع نخبگان نظامی مشابه منافع نخبگان غیرنظامی بوده، و به طور مستمر در

تلاش برای تثبیت موضع قدرت اقتصادی خود می‌باشند. غیرنظامیان با فراهم کردن انگیزه‌های مادی (شامل حقوق و مزایای ویژه، امکانات رفاهی و مسکن جذاب، حتی صدور مجوز فعالیت‌های غیرقانونی مانند قاچاق کالا) در صدد جلب حمایت نیروهای مسلح برآمده‌اند. در برخی موارد، به دنبال رسیدن به اهداف ایدئولوژیک و سیاسی بوده‌اند. در خاورمیانه، گاهی رژیم‌های نظامی‌گرا به کمک یکدیگر اقدام کرده‌اند. سوریه به بهانه در خط مقدم جبهه اعراب با اسرائیل بودن، و عراق زمان صدام با این توجیه که مدافع جهان عرب در برابر ایران گسترش طلب غیر عرب است، موفق به جلب حمایت‌های مالی کشورهای عرب ثروتمندتر مانند کویت و عربستان شدند.

در کشورهایی که رژیم‌های نظامی یا نظامی‌گرا حاکم بوده‌اند، کمتر احتمال دارد که به نیازهای اقشار آسیب‌پذیر و فقیر جامعه توجه کنند. این رژیم‌ها بیشتر از سایرین احتمال دارد که از ابزار خشونت برای سرکوب اعتراض‌ها و شورش‌های مردمی استفاده کنند. حتی در کشورهایی که به طور مستقیم زیر نظارت نظامیان قرار نداشته، و وقوع کودتا در آنها نادر بوده است، مشکل نظامی‌گری و نظامی شدن وجود دارد. بخش بزرگی از منابع طبیعی و نیروی انسانی در این منطقه در بخش نظامی سرمایه‌گذاری شده است. ما نباید این پندار نادرست را در سر پروورانیم که دوره مداخله‌های مستقیم نظامی به پایان رسیده است. تداوم نفوذ آشکار نظامیان در سیاست در ترکیه، اسرائیل، مصر و نیز وقوع کودتای ۱۹۹۹ در پاکستان نمایانگر تاریخ طولانی مداخله نظامیان در سیاست و عقب‌نشینی نیروهای دموکراتیک در این منطقه است. این واقعیت برای پژوهشگران مسایل سیاسی - امنیتی نیازی را ایجاد می‌کند تا کماکان به بررسی دقیق سناریوهای مختلف در مورد ارتش‌های سیاسی خاورمیانه در قرن بیست و یکم حتی در کشورهایی که پیشینه‌ی نظامیان سیاسی و سیاست نظامی‌گرا نداشته‌اند، بپردازند.

## منابع و مأخذ:

### الف. فارسی:

۱. کخ، هایدماری. *از زبان کورش*، (ترجمه پرویز رجبی). تهران: نشر کارنگ، ۱۳۷۷.
۲. لطفیان، سعیده. *ارتش و انقلاب اسلامی*. تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۰.
۳. لطفیان، سعیده. "پدیده نظامی شدن خاورمیانه و پیامدهای آن"، *فصلنامه مطالعات خاورمیانه*، ۱، ۳، زمستان ۱۳۷۳، صص ۵۵۸-۵۳۳.
۴. لطفیان، سعیده. «مداخله سیاسی ارتش در چارچوب استراتژی امنیت ملی اسرائیل» در اسرائیل از نگاهی دیگر (مجموعه مقالات). تهران: پژوهشکده تحقیقات استراتژیک، ۱۳۸۷، صص. ۱۲۷-۸۳.

### ب. خارجی:

1. Albright, David E. "A Comparative Conceptualization of Civil-Military Relations," *World Politics*. Vol. 32, July 1980, pp. 553-576.

2. Andreski, Stanislaw. *Military Organization and Society*. Berkeley, CA: University of California Press, 2<sup>nd</sup> Edition, 1968.
3. Baram, Amatzia. "Saddam Hussein, the Ba'th Regime, the Iraqi Officer Corps," in Barry Rubin and Thomas A. Keaney, eds. *Armed Forces in the Middle East: Politics and Strategy*. London: Cass, 2002.
4. Bauzon, Kenneth E. "Breakdown of a Military Regime: The Case of Pakistan (1969-1971)," *Asian Quarterly*. N. 2, 1977, pp. 121-142.
5. Burki, Shahid J. "Ayub's Fall: A Socio-Economic Explanations," *Asian Survey*. Vol. 12, March 1972, pp. 201-212.
6. Beeri, Eliezer. *Army Officers in Arab Politics and Society*. New York: Praeger, 1970.
7. Berrigan, Frida and William D. Hartung. "Who's Arming Israel?" *Foreign Policy in Focus*. 26 July 2006.
8. Brooks, Risa. *Political- Military Relations and the Stability of Arab Regimes*, Adelphi Paper # 324. London: IISS, 1998.
9. Cohen, Stuart A. "Changing Civil-Military Relations in Israel: Towards an Over-Subordinate IDF," *Israel Affairs*. Vol. 12, No. 4, October 2006, pp. 769-788.
10. Davies, Thomas. *The Politics of Antipolitics: The Military in Latin America*. New York: SR Books, 1997.
11. Desch, Michael C. *Civilian Control of the Military: The Changing Security Environment*. Baltimore, MD: The Johns Hopkins University Press, 2001.
12. Diamond, Larry and Marc F. Plattner. *Civil-Military Relations and Democracy*. Baltimore, MD: Johns Hopkins University Press, 1996.
13. Etzioni-Halevy, Eva. "Civil-Military Relations and Democracy: the Case of the Military Elites' Connection in Israel," *Armed Forces and Society*. Vol. 22, 1996, pp. 401-417.
14. Farcau, Bruce. *The Transition to Democracy in Latin America: The Role of the Military*. Westport, CT: Praeger, 1996.
15. Finer, Samuel E. *Man on Horseback: The Role of the Military in Politics*. New York: Transaction Publishers, 2002.
16. Gasiorowski, Mark J. "The Nuzhah Plot and Iranian Politics," *International Journal of Middle East Studies*. Vol. 34, 2002, pp. 645-666.
17. Gould, Kenneth A. "The Ecological Costs of Militarization," *Peace Review*. Vol. 19, 2008, pp. 331-334.
18. Harb, Imad. "The Egyptian Military in Politics: Disengagement or Accommodations?" *Middle East Journal*. Vol. 57, N. 2, Spring 2003, pp. 269-290.
19. Hill, Quaille Kim. "Research Note: Military Role vs Military Rule: Allocations to Military activities," *Contemporary Politics*. Vol. 1, April 1979, pp. 371-377.
20. Huntington, Samuel P. *The Soldier and the State: The Theory and Practice of Civil-Military Relations*. New York: Belknap Press, 2008 (Originally by Random House, 1957).
21. Hurewitz, J. C. *Middle East Politics: The Military Dimension*. New York: Praeger, 1969.
22. Hurewitz, J. C. "The Beginnings of Military Modernization in the Middle East: A Comparative Analysis," *Middle East Journal*. Vol. 22, Spring 1968, pp. 144-158.
23. Jackman, Robert W. "Politicians in Uniform: Military Governments and Social Change in the Third World," *American Political Science Review*. Vol. 70, December 1976, pp. 1076-1097.
24. Janowitz, Morris. *Military Institutions and Coercion in the Developing Nations*. Chicago: University of Chicago Press, rev. ed., 1977.
25. Janowitz, Morris. *The Political Soldier: A Social and Political Portrait*. Glencoe, IL: the Free Press, 1960.
26. Jenkins, Gareth. *Context and Circumstances: the Turkish Military and Politics*, Adelphi Paper #337. London: IISS, 2001.
27. Kemp, Ian, ed. "Country Survey: Pakistan," *Jane's Defence Weekly*. 7 November 1992, pp. 31-35.
28. Kruijt, Dirk and Maria Del Pilar Tello. "From Military Reformerists to Civilian Dictatorship: Peruvian Military Politics from the 1960s to the Present," in Kees Koonings and Dirk Kruijt, eds. *Political Armies*. London and New York: Zed Books, 2002, pp. 35-36.
29. Lowenthal, Abraham F. *Armies and Politics in Latin America*. New York: Holmes & Meier Publishers, 2nd Edition, 1986.



30. Lowenthal, Abraham F. "Review: Armies and Politics in Latin America," *World Politics*. Vol. 27, N. 1. October 1974, pp. 107-130.
31. Maniruzzaman, Talukder. *Military Withdrawal from Politics: A Comparative Study*. Cambridge, MA: Ballinger Publishing Co, 1977.
32. Meernik, James David. *The Political Use of Military Force in US Foreign Policy*. London: Ashgate, 2004.
33. Nordlinger, Eric. *Soldiers on Politics*. Englewood Cliff, NJ: Prentice Hall, 1977.
34. Ozcan, Gencer. "The Turkish Foreign Policymaking Process and the Influence of the Military," in Barry Rubin and Kemal Kirisci, *Turkey in World Politics: An Emerging Multi-Regional Power*. Boulder, Col: Lynne Rienner Publishers, 2001.
35. Peleg, Ilan and Dov Waxman. "Losing Control? A Comparison of Majority-Minority Relations in Israel and Turkey," *Nationalism and Ethnic Politics*. Vol. 13, 2007, pp. 431-463.
36. Peri, Yoram. *Between Battles and Ballots: Israeli Military in Politics*. Cambridge, Cambridge University Press, 1985.
37. Perlmutter, Amos. *The Military and Politics in Modern Time: The Professionals, Praetorians, and Revolutionary Soldiers*. New Haven, CT: Yale University Press, 1977.
38. Perlmutter, Amos. *Political Roles and Military Ruler*. London: Cass, 1980.
39. Perlmutter, Amos. *Egypt: the Praetorian State*. New Brunswick, NJ: Transaction Books, 1974.
40. Richter, William L. "Persistent Praetorianism: Pakistan's Third Military Regime," *Pacific Affairs*. Vol. 51, Summer 1978, pp. 406-426.
41. Robins, Philip. *Suits and Uniforms: Turkish Foreign Policy since the Cold War*. London: Hurst, 2003.
42. Roy, Olivier. *The Politics of Chaos in the Middle East*. New York: Columbia University Press, 2008.
43. Rubin, Barry. "The Military in Contemporary Middle East Politics," in Barry Rubin and Thomas A. Keaney, eds. *Armed Forces in the Middle East: Politics and Strategy*. London: Cass, 2002, pp. 1-22.
44. Ruehsen, Moyara Moraes. "Operation Ajax Revisited: Iran, 1953," *Middle Eastern Studies*. Vol. 29, N. 3, July 1993, pp. 467-486.
45. Sakallioğlu, Cizre Umit. "The Military and Politics: Turkish Dilemma," in Barry Rubin and Thomas A. Keaney, eds. *Armed Forces in the Middle East: Politics and Strategy*. London: Cass, 2002, pp. 189-205.
46. Saxer, C. J. "Generals and Presidents: Establishing Civilian and Domestic Control in South Korea," *Armed Forces and Society*. Vol. 30, N. 3, Spring 2004, pp. 383-408.
47. Schlesinger, Stephen. "How Dulles Worked the Coup d'Etat," *Nation*. N. 227, 28 October 1978, pp. 439-444.
48. Sivan, Meir. "Defense System in Israel: The State Comptroller's Perspective," *International Journal of Public Administration*. Vol. 29, 2006, pp. 661-678.
49. Sivard, Ruth Leger. *World Military and Social Expenditures, 1988*. Washington, DC: World Priorities, 1988, pp. 26-27.
50. Stepan, Alfred. *Rethinking Military politics: Brazil and the Southern Cone*. Princeton, NJ: Princeton University Press, 1988.
51. Thompson, William. "Toward Explaining Arab Military Coups," *Journal of Political and Military Sociology*. N. 2, Fall 1974, pp. 237-250.
52. Vatikiotis, P. J., ed. *The Egyptian Army in Politics: Pattern for New Nations*. Bloomington: Indiana University Press, 1961.
53. Wayman, Frank Wheldon. *Military Involvement in Politics: A Causal Model*. California: Sage, 1975.
54. Webber, Philip. *New Defence Strategies for the 1990s: From Confrontation to Coexistence*. London and New York: MacMillan, 1990.
55. Welch, Claude, Jr. "Military Disengagement from Politics," *Armed Forces and Society*. Vol. 18, N. 3, Spring 1992, pp. 323-342.
56. Weson, Robert, ed. *The Latin American Military Institution*. New York: Praeger Publishers, 1986.
57. Zimmerman, Ekkart. "Toward a Causal Model of Military Coup d'Etat," *Armed Forces and Society*. N. 5, Spring 1979, pp. 387-413.

### از این نویسنده تاکنون مقالات زیر در همین مجله منتشر شده است:

«شاخص‌های توسعه: برآوردهایی برای خاورمیانه»، سال ۷۲، شماره ۲۹؛ «جایگاه کشورهای کوچک و سرزمین‌های وابسته در سیستم بین‌المللی: دهه ۱۹۹۰»، سال ۷۳، شماره ۳۱؛ «صنایع نظامی در جهان سوم»، سال ۷۴، شماره ۳۴؛ «نظریه‌های مختلف تداول تسلیحات اتمی: بازدارندگی، باج‌گیری هسته‌ای و جنگ اتمی»، سال ۷۶، شماره ۳۶؛ «جهان شمولی برآمده از جزءها: دیدگاه‌های اسلامی نسبت به انسان و اعلامیه حقوق بشر سازمان ملل متحد»، سال ۷۶، شماره ۳۷؛ «گزارش کنفرانس بین‌المللی علوم و امور بین‌الملل»، سال ۷۷، شماره ۴۱؛ «آینده شهرهای اتمی و طرح بازسازی نظامی روسیه»، سال ۷۸، شماره ۴۶؛ «گزارش کنفرانس پاگواش»، سال ۷۹، شماره ۵۰؛ «پیامدهای امنیتی فساد اقتصادی - سیاسی در کشورهای در حال توسعه»، سال ۸۵، شماره ۷۱؛ «امنیت در برابر آزادی‌های فردی تحلیل هزینه‌ها و منافع سیاست ضد تروریسم دولت بوش»، سال ۸۷، شماره ۴؛ «گزارش همایش بین‌المللی (چشم‌انداز خلع سلاح، گفتگو، همکاری، و ثبات در منطقه مدیترانه) ۲۹ مهر - ۵ آبان ۱۳۸۶ (اکتبر ۲۰۰۷) باری، ایتالیا»، سال ۸۷، شماره ۲؛ «ایران و خاورمیانه: انتخاب‌های دشوار و موضوعیت واقع‌گرایی»، سال ۸۷، شماره ۳.